



## خاطرات

### تلخ و شیرین

(از گروه تحقیق موسسه خیریه حمایت از مستمندان تبریز)

## پیش گفتار

### بسم الله الرحمن الرحيم

(المدد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله)

ستایش مخصوص خداوندی است که ما را راهنمایی فرموده و اگر خداوند ما را هدایت نمی کرد هرگز هدایت نمی شدیم.

خاطرات تلخ و شیرین محققان و بازرسان از مددجویان مؤسسه

شهر تبریز از نظر بررسی مددجویان مؤسسه خیریه حمایت از مستمندان تبریز به دوازده منطقه تقسیم گردیده که انشاءالله در آینده نزدیک ممکن است به چهارده منطقه یا بیشتر افزایش یابد، که تحت ضوابطی پس از تحقیقات اولیه هر ۶ ماه یکبار تجدید تحقیق و در صورت نیاز با صلاحدید بخش مشورتی در اثنای شش ماه نیز اقدام به رسیدگی مجدد بوسیله بخش تحقیقی یا بازرسی می شود تا بطرق ممکن مستحق واقعی در بین متقاضیان مشخص شود و افراد دغلكار مانند آشغال و نخاله‌ای که از جو و گندم و برنج و حبوبات پاکسازی می شوند جدا شده و حق به حق دار برسد.

بخش تحقیق بمنزله چشم و گوش مؤسسه است که در نتیجه دید و شنود ناقص و نارسا، مؤسسه دچار مشکلات و اشتباهات عدیده می شود و این نشریه (خاطرات تلخ و شیرین) بجهاتی چند از جمله: برای آموزش و تجربه افراد تازه کار بخش تحقیق و بازرسی و اطلاع اعضاء این دو بخش از جریان کار، همکاران بخش در مناطق دیگر است که ماجراهای تحقیقات دوران گذشته را مطالعه نمایند تا پخته و آزموده تر شوند و موضوعات و لوازمی که

مورد نیاز است از قبیل مدارک لازم مانند شناسنامه و کارت ارزاق و اجاره نامه و انحصار وراثت و الصاق عکس متقاضی اگر مرد باشد یا در صورت فراری بودن، باز عکس مرد برای شناسائی الزامی است و اگر ما در تحقیق کوتاه بیائیم و تصور کنیم که نتیجتاً اهدائی بخششگران به مستحقین واقعی نرسد. باید توجه کنیم که خود شخص اهداگر این نوع بخشش سرسری را می‌تواند انجام دهد مثل سایرین که گدا پروری می‌کنند و پول عزیز خود را به هدر می‌دهند. این در سایه اطمینان خاطر مردم شریف از بررسی‌های دقیق و تشخیص مستحق از غیر مستحق محققین مؤسسه است که نذورات و احسان و صدقات خود را منحصر به این مؤسسه و نظایر آن نموده‌اند .

منظور کلی از نشر (خاطرات تلخ و شیرین) تحصیل تجربه کافی محققان و بازرسان تازه کار و نیز آگاهی مردم شریف که هرازگاهی خانواده‌ای را که بزعم آنها در مانده هستند بمؤسسه ارجاع و بعضاً در تقاضای مساعده اصرار و پافشاری می‌کنند و چون از دیدگاه محققین، با تجاربی که دارند طرف مستحق شناخته نمی‌شود و شخص معرف هم چون اعتقاد به استحقاق شخص معرفی شده دارد تاکید میکند حتی بعضا تهدید به انصراف از همیاری مؤسسه مینمایند که اگر این خاطرات مطالعه شود شاید در شناخت مستحق مؤثر باشد و این تجارب به اعضاء مؤسسه یا افراد بیگانه که گاهگاهی در اثر القائات و اظهارات ترحم‌انگیز مددجویان غیر مستحق در نتیجه دلسوزی و ترحم از آنها طرفداری و توصیه‌هائی می‌نمایند بی‌نتیجه و بی‌اثر نیست و مؤسسه بیاری خدا مصمم است که در مقابل نیرنگ‌بازان و اخاذان مقاومت نموده و میچ آنها را باز کند تا امکاناً فقط درماندگان آبرومند به نوائی برسند و در این میان اگر مددجوئی با

رسیدگی مجدد مستحق شناخته شود یا اینکه احتمال استحقاق برود مساعده می شود و الاً اگر

صد درصد غیر مستحق تشخیص داده شود بخششی انجام نمی گیرد.

روابط عمومی موسسه

خاطرات تلخ (محققان و بازرسان از مددجویان مؤسسه)

(۱)

تقریباً یک سال پیش پرونده‌ای بنام ..... در منطقه قربانی کوچه طالقانی جهت تحقیق از طرف دفتر به ما محول و ما بقصد تحقیق گسیل شدیم. متقاضی علت استحقاق را ناتوانی جسمی و داشتن رعشه مداوم و شغل قبلی‌اش را در پرسشنامه قالیبافی نوشته بود. وی جهت اغفال محققان با هوشیاری در جابجا نمودن اثاثیه منزل از قبیل برداشتن فرش و انداختن زیلو و پنهان کردن وسائل پخت و پز و سفارش به همسرش که اگر سؤالی کردند جواب منفی داده خواهد شد مهیا بود. در این شرایط اینجانبان پس از ورود و سلام علیک در همان زیرزمین مسکونی از این بابا جهت تحقیق سؤالاتی نمودیم توضیحاً اینکه موقع مراجعه مددجو در رختخواب دراز کشیده و لحاف رویش کشیده بود و مرتب دو دستش را بحالت لرزان و رعشه بمان نشان می‌داد و آه و ناله می‌کرد که درمانده و بیچاره شده‌ام، از آنجائیکه به لطف الهی در کارمان در اثر تحقیقات مداوم به رموزات گفتاری و حرکات متقاضیان آشنایی داشتیم بنحوی در نتیجه مذاکره با ایشان محل قالیبافی سابقش را شناسائی نمودیم و ضمناً سؤالاتی درباره کارکرد همسرش (که خانم جوانی بود) کردیم جواب این بود که مواظبت از شوهر و دو بچه مانع کار در بیرون خانه می‌باشد، پس از یادداشت مطالب در خداحافظی یک راست سراغ کارگاهی که این بابا مشغول بوده رفتیم که صاحبش آقا محمد نامی بود و محل کارگاه پشت مسجد طالقانی. مراجعه نمودیم و چون آدرس دقیق را نمی‌دانستیم با کمک معتمد محل بنام حاج آقا ..... کارگاه را پیدا کردیم و پس از معرفی ایشان گفتند آقای ..... که مورد سوال

شماست استادکار این کارگاه بوده و تا یکی دو ماه پیش در این کارگاه مشغول بوده و هر استادی کاری که شش روز هفته را بدون تعطیل نصف روز دوشنبه‌ها کار کند یک‌هزار تومان علاوه بر دستمزد بعنوان جایزه پرداخت می‌شود که آقای ..... پاداش را چون مرتب کار می‌کرد علاوه بر دستمزد روزانه که سه هزار تومان بود می‌گرفت و دریافتی هفتگی اش تا ۲۵ هزار تومان می‌رسید ولی با کمال تاسف احساس کردم معنادار شده و تقاضای ۵۰ هزار تومان پیشگی نمود که جواب رد ندادم و موکول به هفته آینده نمودم و از نزدیکانش رسیدگی کردم که این آقا ۵۰ هزار تومان پیشگی را جهت خرید منزل یا فرش یا یخچال لازم دارد؟

دقیقاً معلوم شد که دستمزد دریافتی کفاف اعتیاد را نمی‌کند و از یکی از افراد فامیل نیز شصت هزار تومان دستی گرفته و قدرت باز پرداختش را ندارد و آنرا هم در راه اعتیاد تلف کرده است و چون از دادن پول پیشگی خودداری کردم این آقا از هفته بعد بکار گاه بنده نیامد. در آن کارگاه یک دستگاه دار قالب به من نشان دادند که آقای ..... روی آن کار می‌کرده و نیمه تمام است و گفتند بخاطر آقای ..... فعلاً کارگر نمی‌آورم و اگر مایل باشد بکارش برگردد، وی گفت و در حضور حاج آقا..... قول می‌دهم که اگر برگردد دوباره مثل سابق بکارش مشغول شود، اینجانبان محققان پس از دریافت این اطلاعات و قدردانی از ایشان، مرخص و عین گزارش را بدفتر موسسه ارسال داشتیم که پرونده را بخش مشورتی بایگانی کردند.

توضیحاً موسسه غالباً مساعدتی به افراد معتاد نمی‌کند مگر بفرض خیلی بعید با تصمیم جدی و معرفی و تضمین معتبر اقدام به ترک اعتیاد بنماید لکن اگر راه حلی پیدا شود از درماندگی خانواده بیچاره‌اش غفلت نمی‌شود. ا ژ

(۲)

در تاریخ ۸۲/۵/۲۰ جهت تحقیق پرونده‌ای در بازارچه سیلاب نزدیکی مسجد محل رفته بودیم (موضوع پرونده) زنی که خودش را خیلی محجوب و آبرومند جا زده بود تقاضا کرده بود که با دو بچه که پسر و دختر بودند زندگی می‌کند که پدرش قبل از انقلاب یکی از تجار بازار فرش تبریز و صادر کننده فرش به آمریکا و آلمان و غیره بود و همچنین بافنده‌ای بوده که در تمام فرشهایش نام او بافته می‌شد و امروز درمانده و ورشکسته و خانه نشین شده است و بعضی از مقامات و روسای اتحادیه نیز تایید می‌کردند، با مطالعه دقیق این پرونده با دقت و احتیاط به منزل ایشان جهت تحقیق رفتیم و این مسئله را مطرح نمودیم که در صورت اعطاء وام توام و امکان بازپرداخت دارند یا نه؟ و از چند کسبه و اصناف محل سؤال و تحقیق نمودیم جواب این بود که شوهر این خانم معتاد بوده و چند سال است فراری شده و خود خانم دختر فلانی است که در همین خانه با پدر و دو بچه‌اش زندگی می‌کند.

پس از تحقیقات لازم از بیرون، با اجازه وارد خانه شدیم با مشاهده متقاضی ایشان را خیلی زیرک و با سر و وضع منظم دریافتیم که ظاهراً او شخصی نبود که شوهرش معتاد و خانواده‌اش از او بی اطلاع باشند ثانیاً وضع ظاهری نشان نمی‌داد که آنها در همین خانه خواهرش با شوهر و دو بچه و طرف دیگر طبقه بالا، برادرش با خانواده خود، و طبقه پائین که

می‌گفت من با دو بچه‌ام و پدر و مادرم که (پدرش زن جوانی اختیار کرده بود) زندگی می‌کنم با پدرش که در خانه بود صحبت کردیم و او و همسرش همگی اظهارات خانم را تأیید می‌کردند و پدرش از خود و گذشته کارش می‌گفت و تقاضای کمک و رسیدگی بوضع خود را نیز داشت لکن برای ما قابل قبول نبود که این خانم در این منزل ساکن باشد و با هم زندگی کنند، سؤال شد قبلاً کجا ساکن بودید و شغل شوهرتان چه بود؟ گفتند یک خانه کوچک داشتیم که خیلی وقت است بعلت معتاد بودن شوهر از دستمان رفت و شوهرم یک دستگاه پیکان مسافرکشی داشت که آنرا هم فروخته است همه می‌دانند بروید از همه بپرسید؛ خانم هرچه بیشتر می‌گفت تردید ما زیادتر می‌شد چون به هیچ وجه معقول نبود که این خانه قابل زندگی این خانواده‌ها باشد، مانمی توانستیم آدرس قبلی خانواده را بدست بیاوریم، پس از مطالعه مجدد پرونده، روز بعد باز بمنزلشان رفتیم و در فکر جستجو منزل قبلی بودیم چون بنظر می‌رسید که صد در صد به ما کلک می‌زنند و حقیقتی در بین نیست گفتم خانم شما نگفتید بچه شما به کدام مدرسه می‌رود بی زحمت بفرمائید دخترتان بیاید گفتند دخترم رفته بازار، شما بعداً تشریف بیاورید عصری رفتیم و آدرس مدرسه را گرفتیم و فردا به مدرسه رفتیم پس از معرفی خود آدرس منزل قبلی را گرفتیم و مدیر مدرسه با احترام ما را بدرقه کردند نشانی قبلی ایشان..... بود که اخیراً از طرف شهرداری خریداری شده رفتیم از اصناف محل رسیدگی و همه آنها شوهر خانم را شناختند و اظهار داشتند ایشان مغازه دوچرخه فروشی دارند و خانه خود را در مقابل وجه معتابهی به شهرداری واگذار کرده‌اند و نمی‌دانیم کجا منزل گرفته‌اند ولی مثل اینکه در منطقه ..... و در خیابان ..... مغازه خریده‌اند معلوم



شد طرف اصناف بوده و معتاد هم نمی باشد مغازه را پیدا کردیم دوچرخه فروشی بنام.....

بود ایشان همین شخص منظور ما بودند سالم و با درآمد روزانه حداقل ۲۰ هزار تومان باز برگشتیم بمنزل پدرش باز متقاضی در منزل نبودند به مادرشان گفتیم دخترتان کجاست، جواب یک سوال را می خواستیم که بلا جواب مانده بایشان اطلاع دهید بیاید ما یک ساعت دیگر بر می گردیم؛ رفتیم در گوشه ای داخل ماشین نشستیم تا نظاره گر آمدنش باشیم پس از نیم ساعت خانم با یک ماشین شخصی آمدند و ماشین که راننده اش برادر خانم بود جلو درب توقف کرد کمی بعد زنگ منزل را زدیم گفتیم برای تکمیل پرونده کارنامه سالهای قبل بچه لازم است. گفتند در دسترس نیست خواهش می کنم بعداً تشریف بیاورید، گفته شد خانم ما چند بار بیائیم؟ یکساعت دیگر مراجعه می کنیم، مطلب برای ما روشن بود مطمئن شده بودیم که ساکن این خانه نیستند فوری رفتیم و در ماشین آماده تعقیب شدیم. بلافاصله خانم با عجله با برادرش سوار ماشین شده بطرف..... رفتند و ما هم در تعقیب بودیم آنها درست به همین خانه رفتند و با عجله برگشتند خانه دو طبقه خوب و زیبا بود پس از تحقیقات بعدی معلوم شد در چای کنار یک دستگاه ساختمان در حال ساخت دارند، دوباره آمدیم بمنزل پدرشان کارنامه بچه ها را گرفتیم و گفتیم لطفاً فردا به دفتر موسسه بیائید و آقای ..... که حسن ظن درباره این پرونده داشتند می گفتند من اینها را می شناسم و در تعقیب نتیجه پرونده بودند فردای آنروز خانم در حضور آقایان مدیر و معاون موسسه بود که گفتیم خانم خوشبختانه شوهر شما را پیدا کردیم و در فلان آدرس و موقعیت است و ترک اعتیاد کرده شما نشانی منزل خود را گم کرده اید درآمد آنچنانی دارند و شما با اینکه در این خانه زندگی می کنی خبر

نداری؟ فلذا شما نیازی به این موسسه ندارید متقاضی در کمال سرافکندگی رفت، نتیجه اینکه این همه کشفیات در نتیجه تلاش و کنکاش و دقت عمل است اگر سرسری می گرفتیم کلاه سر ما می رفت. ب ر

(۳)

در تاریخ ۸۳/۷/۱۵ جهت تحقیق به منطقه احمقیه بخش ۷ موسسه رفته بودیم که خانمی مددجو تقاضا کرده بودند که شوهرم مرا با دو تا بچه تنها گذاشته و رفته است و بیش از یکسال است که از منزل رفته و خبری از او نداریم من هیچ نان آوری ندارم و از طریق دادگاه برای اثبات گم شدن شوهرش نامه‌ای در پرونده داشتند، متقاضی دارای مسکن (ملک شخصی) بوده و از نظر بخش تحقیق نسبتاً مستحق تلقی شده بود ولی چگونه برای ما قابل قبول بود که شوهر او رفته و با کدام درآمد امرار معاش می نمایند و خانم می گفت پدر شوهرم کمی به ما کمک می کند ما تصمیم گرفتیم برویم بلکه سرنخی بدست آوردیم و ناچار پیش پدر شوهر رفته و خود را معرفی کردیم پرسیدیم آیا از پسرت خبر داری؟ گفت بلی در تهران نقاشی ساختمان می کند گفتیم آیا به خانواده اش رسیدگی می کند؟ جواب داد هر ماه برای خانواده اش پول می فرستد گفتیم عروست می گوید یکسال است که از شوهرم خبر ندارم گفتند به شما دروغ گفته.

نتیجه این است که محقق نباید گول این نامه‌ها را بخورد و باید تامل و تفکر و چاره اندیشی بیشتر نمود تا نتیجه مطلوب و حقیقت موضوع بدست آید و اموال موسسه که اهدائی مردم است هدر نرود و یک زن بی سواد موسسه را فریب ندهد. ب ر

(۴)

بعد از ظهر روزی در صف نماز مردی با صدای بلند فریاد زد ای جماعت نماز خوان و ای امام جماعت مسجد حاج احمد من از بس دچار شرمندگی پیش خانواده و بچه‌هایم شده‌ام اینجا پناه آورده‌ام اگر به من نرسید در جلو مسجد خودم را حلق آویز خواهم کرد و خونم بگردن شما جماعت مسجد بوده و اگر بچه‌هایم یتیم بمانند شما مسئول خواهید بود. بنده که در مسجد حاضر بودم دیدم همه عوض شدند وقتی این مرد خودش را زد زیر گریه فوری خواستند پول جمع کنند گفتم اجازه بدهید بنده به مشکل ایشان رسیدگی کنم. با دو سه نفر که می‌خواستند شاهد مطلب باشند طرف را بیرون مسجد آوردم سؤال کردم از کجا آمده‌ای؟ جواب داد از بستان آباد، چرا آمدی این مسجد؟ در جواب گفتند: اینجا نمازگزارانی است مشکل کارم در شهر خودم حل نشده زدم سیم آخر و به این مسجد آمدم پرسیدم چه قدر پول داری جواب داد حاج آقا بخدا هیچ ریالی ندارم گفتم هر چه پول و مدرک داری نشان بده یک بسته اسکناس هزار تومانی که صد هزار تومان از باند باز نشده بود در آورد و شناسنامه‌اش را دیدم نه همسر داشت نه بچه گفتم پیش کدام زن و بچه شرمنده هستی؟ کو اسم زن و بچه در شناسنامه؟ مرد سائل گفت حاج آقا بخدا این شناسنامه دوم است پول هم مال پدرم است، از آن دروغها و بهانه‌ها که تمام گداهای حقه باز همیشه مطرح می‌کنند از آن به بعد هر وقت من در مسجد باشم و سئوالی و سائلی باشد رفقای مسجد می‌خندند و می‌گویند فعلاً از پول و گدا پروری خبری نیست و مردم حاضر در مسجد تجاربی بدست آوردند و سائل گفت غلط کردم

بگذارید بروم گفتم شما باید به کیفر آبروریزی بررسی ولی این تهدید بود بالاخره رهایش کردم.

ب ر

(۵)

ضمناً همچون برنامه‌ای بین نماز مغرب و غشاء در مسجد آیت‌ا... شهیدی (میرزا سلمان) اتفاق افتاد، این بار یک زن در صف نماز فریاد زد همه پول جمع کردند که بدهند فوری پولها را گرفتم و گفتم اجازه بدهید برای رسیدگی بمنزلشان برویم تا مشکل ایشان را ریشه‌ای حل کنیم. مسجدیان گفتند این درست است، خوشبختانه عیالم در جمع زنان مسجد بود صدا زدم ایشان هم آمدند و با معیت گدای حرفه‌ای آمدیم بیرون مسجد با خانم دیگر که (همسر یکی از دوستان ما بود) به زن متکدی گفتیم الان سوار ماشین می‌شویم و می‌رویم منزل شما تا ببینیم مشکل شما چیست اگر ادعای شما درست نباشد تحویل قانون می‌دهیم تا به کیفر آبروریزی و دروغ پردازی بررسی یا اگر اظهارات شما درست باشد بطور ریشه‌ای چاره جویی می‌کنیم و ظاهر امر او را معتاد نشان می‌داد؛ همینکه موضوع تحقیق به میان آمد، گفت پولها را می‌دهید بدهید والا خداحافظ.

نتیجه این که اگر تمام اهل مسجد و مجامع دینی و معابر این رفتار را بکنند حتی یک درصد متکدیان سالم از آب در نمی‌آید ولی این کار هنوز در بین مردم روال نشده است. ب ر

(۶)

تاریخ ۸۳/۹/۱۰ در بخش ۷ موسسه در محل سردرود به تحقیق رفتیم تقاضای مددجو این بود که جدیداً از شوهرم طلاق گرفته‌ام و با سه بچه مستاجر هستم و توان امرار معاش و پرداخت

اجاره منزل را ندارم برای خدا رسیدگی فرمائید. در اولین برخورد مددجو را خیلی زیرک و تندرست و حاضر جواب و احتمالاً دروغگو یافتیم و ساکن بودنش در منزلی که او نشان می‌داد عقلاً قابل قبول نبود باید از ایشان سؤال و جواب دقیق و تحقیق می‌نمودیم.

س: شما سه نفر به چه شغلی مشغول هستید و شغل خودت چیست؟

ج: دخترم در نزدیکی سردرود در کارخانه شکلات سازی مشغول است و هر ماه ۳۵ هزار تومان کار می‌کند که فقط با آن امرار معاش می‌کنیم به همین علت زندگی ما لنگ است بخاطر خدا کمک کنید.

س: دخترتان چند ساله است؟

ج: ۱۷ سال و یک پسر ۱۳ ساله و یک دختر ۱۲ ساله دارم که این دو محصل هستند.

س: شما چکار می‌کنی؟

ج: بیکار

س: با حقوق دخترتان چگونه هم وجه اجاره می‌پردازي و هم هزینه زندگی را تامین می‌کنی چون اظهار داشته‌ای که ماهانه سی هزار تومان اجاره خانه می‌پردازی با کل درآمد روزانه

۱۲۰۰ تومان چطور زندگی می‌کنی؟

ج: از طریق کاریابی موسسه در منازل کار می‌کنم.

پس لطفاً اجاره نامه خانه را ارائه بدهید.

ج: در دسترس نیست پیش برادرم است.

س: آیا برادرت به هزینه زندگی شما کمک می‌کند؟

ج: نه

س: شوهر شما چکاره بوده و چرا طلاق گرفته‌ای و حق و حقوقی بابت بچه‌ها و مهریه و نفقه دریافت می‌کنی؟

ج: نه! هیچی! معتاد شدند و شغل ایشان نجاری بود. و مدتهاست که او را نمی‌بینم و حق و حقوقی ندارد که بدهد و بعضی از سئوال و جوابهای دیگر، اظهارات خانم برای ما قابل قبول نبود لازم بود از تحقیقات محل نتیجه بگیریم. اولین کار که کردیم از طلاق نامه آدرس شوهرش را خوانده و یادداشت نمودیم پیش ایشان رفته و موضوعاتی را عنوان کردیم شغل شوهرش مبل سازی بود معتاد هم نبود.

س: هر گاه همسر شما تقاضای وام نماید ضمانت می‌کنی؟

گفتند بیجا می‌گوید اگر ایشان زندگی با من را قبول داشتند حالا خانم بودند زندگی مرا با اخلاق خودش خراب کرده و بچه‌ها را برداشته پیش برادرش زندگی می‌کند، اگر برادرش ضمانت همسر را بکند من هر ماه پنجاه هزار تومان به بچه‌ها پرداخت می‌کنم. نفقه هم گرفته خانه و زندگی من مختل شده نتیجه تحقیق اینکه متقاضی تحت نظارت برادر در منزل او ساکن هستند و درآمد کافی دارند و مستحق شناخته نشد اگر هم کمک می‌کردیم با احتمال زیاد تشدید اختلاف می‌شد و این کار، ظلمی بود اولاً به شوهر ثانیاً خانم هم بالاخره زندگی‌اش پاشیده تر می‌شد، شاید با کمی فشار خانم به زندگی خود بر می‌گشت و با شوهر و بچه‌ها به زندگی خود ادامه می‌دادند نتیجه اینکه باید طلاق نامه را خواند. خیلی‌ها صفحه توضیحات را نمی‌دهند فقط صفحه اول طلاق نامه را تسلیم می‌کنند تا در صفحات بعدی مهریه خوانده

نشود چون در تحقیق این موارد را باید از برادر و شوهر و پدر بزرگ یا فامیل یا از محل زندگی سابق بدست آورد، اگر ما تماسی با شوهر نداشتیم با این کیفیت نتیجه نمی گرفتیم.

ب ر

(۷)

در تاریخ ۸۳/۱۰/۲۰ آقای مدیر عامل پرونده‌ای از منطقه دیگر جهت بازرسی به بنده دادند متقاضی که شوهر خانم خانه بود فوت کرده قرار بود پرونده بنام همسر او تغییر یابد پرونده در اواخر سال ۸۲ تشکیل یافته بود بعد از سؤال و جواب نتوانستیم مطلبی بدست آوریم سؤال نمودیم از بیمه حقوق کار افتادگی می‌گیری؟

ج: گفتند نه ما حقوق نداریم

با کمی فشار و اصرار در سؤال اعتراف کردند که شوهرم در حال حیات حدود ۱۵۰ هزار تومان یا کمتر می‌گرفتند پس حالا بعد از او شما چند می‌گیری؟

ج: یکصد و ده هزار تومان

نتیجه اینکه اگر دقت و پشت کار اعمال شود و گول ظاهر را نخوریم حق به‌حق‌دار می‌رسد و بار مالی بیجا به موسسه تحمیل نمی‌شود و این همه بخششگران از اتلاف مال و سرسری گرفتن موضوع از طرف بخش تحقیق آسوده خاطر می‌شوند و اگر از اداره مربوطه نیز استعلام کنیم بهتر است، ضمناً این مددجو در کمیته امداد هم پرونده داشت ب ر

(۸)

در تاریخ ۸۳/۱۱/۵ جهت تحقیق به بخش ۷ موسسه که در پشت شهرداری احمقیه است رفتیم موضوع پرونده فوت شوهر یک خانم در اثر بیماری سرطان بود خانم با یک دختر ۱۸ ساله در یک خانه اجاره‌ای ساکن بود و از پرداخت اجاره منزل و هزینه زندگی اظهار ناراحتی می‌کرد که شوهر مرحوم بنا بود و هر دار و نداری که داشتیم تمام شده و عاجزانه به موسسه پناه آورده‌ایم، با مشاهده مددجو که اظهار بیماری شدید می‌کرد و نامه کارافتادگی از پزشک و اجاره نامه خانه را ارائه می‌نمود که چند ساله بود و ظاهر منزل و زندگی، محققین را گمراه می‌کرد، او می‌گفت از دخترم خواستگاری کردند تازه فارغ‌التحصیل شده توان دادن جهیزیه را ندارم؛ وی می‌گفت از اول بصورت رهن و اجاره زندگی می‌کردیم و من همسر دوم شوهر مرحوم هستم از مرحوم یک دختر و از شوهر قبلی چند فرزند دارم که همگی ازدواج کرده‌اند متاهل و بچه دار و کارگری می‌کنند زن اول شوهر مرحوم زندگی جداگانه‌ای دارد با بچه‌های خودش، و رفت و آمد هم نداریم بنده متقاضی را خیلی زیرک یافتم و مثل اینکه تمام کارهای او را یکنفر راهنمایی می‌کند، درست است پزشک نوشته آرتروز دارد و توان کار ندارد با همه اینها من قبول نداشتم و می‌دانستم از طرفی راهنمایی می‌شود و می‌خواستم مچ او را بگیرم. خداوند یاری کرد گفتم از مدارک شما انحصار وراثت ناقص است، جواب دادند بتازگی مرحوم شده هنوز انحصار وراثت در نیاوردیم. گفتیم باید در بیاورید دیدند آماده برگشتن هستیم گفتند از دارائی نامه‌ای داده‌اند نمی‌دانم آن است یا نه، نامه را نشان داد مطالعه کردیم مامور دارایی تنها یک قطعه زمین گزارش کرده و به ارزش منطقه‌ای پنجاه میلیون تومان نوشته شده بود، در بازار امروزی ممکن است ارزش هشتاد میلیون تومان را داشته باشد مچ طرف باز



شد بناچار این در و آن در زد گفتم شما می‌توانید به قیمومیت دادگاه مخارج دختر و جهیزیه را بگیریید آیا تا بحال مراجعه نموده‌اید؟ (جواب) بلی از دادگاه مبلغی گرفتیم و قرار است زمین فروخته شود با خود گفتم کسی که این خانم را راهنمایی می‌کند باین موضوع پی برده یا نه؟ نتیجه اینکه بهتر است محققین موسسه از مدد جو انحصار وراثت متوفی را درخواست نمایند تا مطلب روشن تر شود. ب ر

(۹)

در تاریخ ۸۳/۱۲/۲ که از طرف موسسه به مدد جویان تحت پوشش عیدی داده می‌شد خانمی وارد شد با گریه و زاری گفت شما را بخدا اجازه ندهید که من پیش بچه‌هایم از عیدی شرمند شوم، سوال شد خانم موضوع چیست، گفت خدا عمرتان بدهد و از شما راضی باشد دیروز با بچه آمدیم و تمام وسائل عیدی را از اینجا گرفتیم متاسفانه وقتی به منزل رسیدیم وسائل را پشت در گذاشته رفتیم نان و سبزی بگیرم، برگشتم دیدم تمام عیدیانه را دزدیده‌اند بچه‌ها خیلی ناراحت شدند، آدمم و تقاضا دارم مرا پیش بچه‌هایم شرمند نکنید، این خانم چنان ماهرانه صحبت می‌کرد و بر شنونده آنچنان تاثیر می‌گذاشت که می‌خواست لباس خود را درآورده به او بدهد، به خانم گفتم بفرمائید و بنشینید روی صندلی ناراحت نباشید اگر ادعای شما واقعیت داشته باشد دوباره تقدیم می‌کنیم. شماره تلفن بدهید و امضاء کنید کافی است فوری آدمم پائین زنگ زدم عوضی بود آدمم گفتم خانم شماره عوضی است دوباره شماره دادند باز عوضی بود گفتم شما چطور شماره تلفن منزل خودتان را نمی‌دانید؟ این بار درست بود یکی از بچه‌ها گوشی را برداشت که پسر بچه حدود شانزده ساله بود، پرسیدم آقا پسر شما

عیدی گرفتید؟ من از موسسه زنگ میزنم اگر نگرفتید بیائید ببرید. باخوشحالی گفت نه حاج آقا به همه مان دادند سؤال کردم ایا همه وسائل کفش و لباس اندازه است؟ گفت بلی، آمدم بالا گفتم خانم این ادعای شما بخواب بود یا بیداری او با تمام شرمندگی و سرافکنندگی برگشت رفت. ب ر

(۱۰)

جهت تحقیق پرونده‌ای به منطقه چهارراه بهشتی سابق عازم شدیم موضوع پرونده این بود که خانمی تقاضا کرده بود که شوهرم در زندان است و نامه‌ای هم از دادگاه در پرونده بود و اظهار می‌کرد که با چهار فرزند کوچک بدون نان آور هستم و کسی را ندارم، چند روز است برق و تلفن و گاز و آب را قطع کرده‌اند چون توان پرداخت هزینه مصرف را ندارم و آب آشامیدنی را هم از همسایه‌ها می‌آورم؛ این پرونده ما را خیلی ناراحت کرده بود ولی فکر می‌کردیم که چطور همه یکجا قطع شده، صبح روز جمعه که تشخیص میدادیم بهترین وقت تحقیق از این پرونده است ساعت  $\frac{8}{8/5}$  درب منزل را زدیم و شوهر خانم در را باز کردند تازه از خواب برخاسته بودند بعد از معرفی خودمان طرف خیلی متحیر شد، با اجازه وارد شدیم قبل از ورود به ساختمان شیر آب و گاز و کلید برق را بررسی نمودیم همگی دایر بودند حتی تلفن، گفتیم انشاء... همه چیز درست شده گفتم نان آور ندارم که داری همه امکانات و اتصالات قطع شده که وصل شده دیگر چه می‌خواهی و نهایتاً معلوم شد همگی ساختگی و حيله و کلک بود و نامه زندانی بودن شوهر که از دادگاه آورده بود هم همین طور، بااحتمال زیاد اگر بموقع نمی

رفتیم مددجو قبلاً اتصالات را قطع می‌کرد و شوهرش پنهان می‌شد نتیجه اینکه هر تحقیق

وقت و زمان خود را می‌طلبد. ب ر

(۱۱)

در یکی از روزهای زمستان به هنگام نماز شام و خفتن دوستان امناء مسجد آیت‌ا... شهیدی (میرزا سلمان) با هم گفتگو می‌کردند که یک نفر زیر پل آبرسان آلونکی از مقوا درست کرده و در این سرمای شدید شب و روز آنجا زندگی می‌کند، دوستان مسجد در این مورد احساسات شدید داشتند که باید برای این فرد چاره اندیشی کنیم، یکی می‌گفت من در موتورخانه آپارتمان اسکانش می‌دهم دیگری می‌گفت یک اطاق اضافی جداگانه دارم آنجا می‌برمش سومی اظهار می‌کرد که من در کارگاه خود جا دارم که آنجا می‌توان جابجایش کرد به خیال خودشان هر یک می‌خواستند در این امر به اصطلاح خیر مبادرت کنند و سبقت بگیرند من فکر کردم اگر به تنهایی از این شخص تحقیق کنم شاید معتمدین مسجد چنانچه باید و شاید قانع نشوند و من می‌خواستم حقیقت و واقعیت را بچشم خود ببینم گفتم در صورت موافقت این فرد با اطلاع کلانتری او را فعلاً هرچه زودتر در مسافرخانه اسکان و از سرما و آلونک نجاتش دهیم بعد به مشکل وی رسیدگی کنیم. همه دوستان سوار ماشین شده بطرف زیر پل رهسپار شدیم، هوا خیلی سرد بود و برف می‌آمد و دیدم آلونک آنجا موجود است ولی بنده خدا داخلش نیست بنظر من جایی نبود که کسی بتواند داخل آن بخوابد نیم ساعتی منتظر شدیم نیامد، به همراهان گفتم من صبح بروم از موسسه حمایت از مستمندان کفش و لباس و وسایل دیگر بیاورم و او را به آرایشگاه و حمام ببرم لباسهایش را عوض کنم و از طریق کاریابی موسسه

بکاری معرفی اش کنیم. در بین راه به دوستان می‌گفتم که این شخص با پیشنهاد ما موافق نخواهد شد، گفتند به چه دلیل؟ عرض کردم اینجا را برای بعضی کارها پایگاه درست کرده، ما او را در حالی دیدیم که مقواها را دور خود جمع و آتش روشن کرده پرسیدم چند وقت است اینجا هستی و از کجا آمده‌ای؟

ج: ۴ سال و از بستان‌آباد

س: چکاره هستی؟

ج: کارتن جمع می‌کنم

س: ازدواج کرده‌ای؟

ج: بلی

س: خانواده کجاست؟

ج: روستایمان، طرف با قیافه ریشو و کاملاً معتاد بتریاک بنظر می‌رسید حدوداً ۳۰ ساله

س: شناسنامه یا کارت شناسائی داری؟

ج: نه خیر

س: تا حال زندان رفته‌ای و بازداشت شده‌ای؟ و سوء سابقه داری؟

ج: نه خیر

س: روزانه چه مبلغی درآمد داری؟

ج: دو سه هزار تومان

س: اگر دو سه هزار تومان درآمد داری چرا اینجا و با این کیفیت زندگی می‌کنی؟

ج: درآمد را برای خانواده‌ام می‌فرستم

س: بغیر از شما کسی به اینجا می‌آید؟

ج: نه بعضاً دوستان می‌آیند

بنده گفتم ما آمدیم شما را به آرایشگاه و حمام ببریم لباسها را عوض می‌کنی و تمیز می‌شوی، شما را با اطلاع کلانتری به کاری ارجاع می‌کنیم و شبها جای تمیز و خوب می‌خوابی و بیشتر از آنچه درآمد داری عایدتان می‌شود. همه دوستان گفتند بهتر از این نمی‌شود.

جوابی که این شخص باصطلاح درمانده آنهم با این کیفیت به ما داد این بود که شما بروید فردا بیائید تا من استخاره بکنم ببینم خوبست یا بد تا جواب بدهم همه دوستان با خنده آمیخته با شرم از من عذر خواهی نمودند و اظهار داشتند. معلوم می‌شود کارهای موسسه حمایت از مستمندان کاملاً توام با اندیشه و تفکر و دور اندیشی است عرض کردم او را که می‌بینید بااحتمال قوی معتاد بوده و اینجا را پایگاه درست کرده دوستانش می‌آیند اینجا مواد می‌کشند و مواد با آنها می‌فروشد از ناچاری و نداری این محل را انتخاب نکرده بلکه دامی است برای شکار افراد معتاد و گمراه و این موضوع از آن وقت بین دوستان اسباب شوخی شده و می‌گویند برویم و بپرسیم جواب استخاره خوب آمد یا بد؟ ب ر

(۱۲)

پس از بررسی موضوعات پرونده‌ای از همسایگان با اجازه وارد منزل شدیم سؤال از پسر بچه

۷ ساله - آقا پسر پدرت خانه است؟

ج: بلی

مهمان دارید؟

مادر صدا زد صبر کن آمدم

من به رفیقم گفتم حاج آقا مواظب باش مرد از دیوار نرود

س: آقا خانه است؟

مادر: نه خیر شما که میدانید او چند سال است که به خانه نمی‌آید

س: آیا می‌دانید او الان کجاست؟

ج: خیر شاید جنوب باشد بعضاً زنگ می‌زند لکن محل خود را نشان نمی‌دهد

س: به کجا زنگ می‌زند؟

ج: به خانه همسایه

من به همراهم گفتم که برویم پیش همسایه و از کیفیت تلفن شوهر پرسیم.

خانم: نه من آبرو دارم

من به همراهم گفتم توجه کن کفشهای مردانه را از راهرو برمی‌دارند

س: این آقا کجا ساکن است و چقدر پاهای دراز دارد که کفشهایش را این جا در می‌آورد و در

جنوب وارد منزلش می‌شود؟

ج: نه کفشهای داماد است

من: پس او هم مثل پدر زن پاهای دراز دارد

س: پس معلوم شد شوهرتان خانه نیست ما برویم

ج: خدا اجر بدهد

س: خانم لطفاً درب این اطاق را باز کنید تا قالی بافته شده رامشاهده کنیم

ج: نه دختران سر برهنه هستند

س: عیب ندارد چادر سرشان می‌کنند.

خلاصه وارد اطاق شدیم پشت دار قالی یک مرد که پدر خانواده بود مشاهده شد

س: شما چقدر با حوصله هستید که دو سال است زیر پتو هستید ولی بخانواده اطلاع

نمی‌دهید؟

ج: نه آقا خداوند باین زن جزای خیر ندهد که آبروی مرا برد من کارگر ساختمان هستم و

موقع بیکاری با بچه‌ها فرش می‌بافیم. ج ل

(۱۳)

پس از کسب اطلاعات از بیرون با اجازه وارد خانه می‌شویم

س: خانم! می‌گویند شوهرتان از زندان آزاد شده است

ج: نه خیر

س: شما مهمان مرد دارید؟

ج: نه خیر

س: پس شما کفش مردانه می‌پوشید؟

ج: نه خیر

س: پس در آن اطاق چه کسی است؟ می‌توانید صدا کنید؟

ج: بلی خانم فلانی بیا اینجا

پس از آمدن خانم گفتیم ما آقا را خواستیم شما خانم را صدا کردید

ج: نه آقا، مرد نیست

س: ما می‌دانیم که این خانم مرد نیست ولی می‌خواهیم مردی که در آن اطاق است بیاید و

بلافاصله با اجازه وارد اطاق شدم دو نفر مرد مشاهده گردید یکی مردخانه و دیگری برادرش

س: آقا! وقتی مهمان آمد نباید پنهان شد بلکه باید از مهمان پذیرائی کنید خداحافظ. ج ل

(۱۴)

تحقیق اولیه:

س: شما چند نفر هستید؟

جواب از دختر: دو نفر

س: خانم با شما نیستم خودشان جواب می‌دهند

ج: نه او مریض است

س: خیلی خوب شما جواب بدهید قبلاً کجا ساکن بودید و کی اینجا آمده‌اید و خانه شخصی

است یا اجاره‌ای؟

ج: در روستا بودیم حدود دو سال است اینجا آمده‌ایم و خانه مال خودمان نیست



س: پدر شما قبلاً چه شغلی داشت؟

ج: کارگر میدان تره‌بار بود

س: بیمه هستید؟

ج: نه خیر

س: گفתי خانه مال پسرش می‌باشد یا خانمش؟

ج: نه آقا، هیچکدام در خانه شریک نیستیم نصف مال داماد نصف مال خودمان، پدرم مریض و

فقیر است من میان کلام او

س: از بیمه هشتاد هزار تومان می‌گیرید؟

ج: نه آقا اینجور نیست ما از بیمه فقط ۵۷ هزار تومان می‌گیریم چرا هشتاد می‌گوئید؟

خلاصه دروغگو بوده و مستحق تشخیص ندادیم. ج ل

(۱۵)

پس از کسب اطلاعات کافی از همسایگان با اجازه ورود بمنزل

س: خانم چند نفر هستید؟

ج: چهار نفر باضافه مادر شوهرم

س: شوهر شما کجاست؟

ج: نمیدانم

س: به خانه می‌آید؟

ج: نه خیر

س: شوهر شما سیگار می‌کشد؟

ج: بلی بعضی موقع‌ها

س: مثلاً سیگار بهمن می‌کشد؟

ج: بلی آقا

س: شما از کجا می‌دانید؟

ج: از آنجا که شب گذاشته از اصناف محل سیگار خریده و بخانه آمده و صبح رفته است

ج: نه آقا دروغ می‌گویند او فقط دیشب آمده بود

گفتم خانم ما هم دیشب را می‌گوئیم نه همیشه را و کسی که یک شب بیاید می‌تواند شبهای

دیگر هم بیاید. ج ل

(۱۶)

اسم مدد جو محفوظ

س: خانم من فلانی هستم از حمایت مستمندان آمده‌ام

ج: آقای ج ل چون مهمان داریم لطفاً یک ربع دیگر تشریف بیاورید. چشم ما بعد از نیم

ساعت بر می‌گردیم.

خانم: نیم ساعت دیگر در خانه منتظریم

بدوستم گفتم ماشین را بزن کنار تا خانه را تحت نظر بگیریم که چه کسی بیرون می‌رود پس از

چند دقیقه آقا همراه یک دختر چهارده ساله از خانه بیرون رفت بعد از آن ما وارد خانه شدیم

س: خانم شوهرتان از زندان آزاد شده است؟

ج: نه خیر

س: آیا عکس دارد؟

ج: بله ولی عکس دسته جمعی است

لطفاً بیاورید

یک عکس سه نفری آوردند

س: خانم این آقا وسطی شوهر شماست؟

ج: بله شما از کجا می شناسید؟

گفتم: خانم چون حالا از خانه بیرون رفت البته با دخترتان. خداحافظ. ج ل

(۱۷)

سلام خانم از حمایت مستمندان آمده ایم.

بله بفرمائید

محقق همراه اول بعد صاحبخانه بعد من بودم و موقع ورود معمولاً به در و دیوارنگاه می کنیم

پرده را بالا زدم و در انباری یک یخچال را دیدم که روی آن ملافه کشیده اند پس از ورود به

داخل خانه

س: خانم شما چند نفر هستید؟

ج: چهار نفر (سه پسر و خودم)

س: پسرها چکاره هستند؟

ج: فرشبافی می کنند

س: روزانه چند دستمزد می گیرند؟

جواب: اولی ۱۰۰۰ تومان و دومی ۸۰۰ تومان و سومی ۳۰۰ تومان

س: خود شما چکار می کنید؟

ج: بعضاً درخانه های مردم کار می کنم

س: مثلاً در هفته سه روز

ج: بله دو یا سه روز

س: تقریباً روزی سه هزار تومان

ج: بلی

س: دو یا سه هزار تومان

ج: نه ۲ تا ۲/۵ هزار تومان

خوب خانم شما در این شرایط بیش از یکصد هزار تومان بنا به اظهار خود هر ماه در آمد

دارید و نیاز شما با حمایت مستمندان وفق نمی دهد خداحافظ خانم

آقا ما یخچال هم نداریم که در این هوای گرم لااقل یک لیوان آب خنک بخوریم من به

همراهم، حاج آقا اجازه بدهید یک یخچال باینها بدهیم، بلی اگر باشد بهتر است

س: خانم بیا دو شاخه این یخچال را به برق بزن و اگر آب گذاشتید سرد می شود.

ج: اما آقا این یخچال مال دخترم می باشد.

س: آیا شما دختر دارید و در کجاست که نه خودتان اظهار کرده اید و نه در شناسنامه درجه

گردیده. خداحافظ ج ل

(۱۸)

درخواست جهیزیه - آدرس منبع

سلام آقا با اجازه وارد منزل شدیم پس از گفتگو

س: آقا! خانواده شما کجا هستند؟

ج: مهمانی رفته‌اند

س: آیا شما در این خانه ساکن هستید؟

ج: بله

س: ولی اوضاع این خانه می‌گوید که شما اینجا ساکن نیستید

ج: نه خیر در اینجا ساکن هستیم دلیل شما به عدم سکونت ما چیست؟

س: شما در خانواده چند نفر هستید؟

ج: شش نفر

س: مشخصات افراد را بگوئید؟

ج: من و همسر و یک پسر شانزده ساله و دختر نامزد و دو بچه

س: اما در و دیوار اینجا می‌گوید که در این خانه بچه‌ای وجود ندارد چون نه کفش و نه لباس

و نه اسباب بازی و نه هیچ چیز دیده نمی‌شود.

خدا حافظ

و موقع رفتن به دوستم گفتم آدرس سند ازدواج را بخوان

دوستم: آدرس نگین پارک است

خوب برو

بآرامی ماشین را در کنار پارک و با جستجو خانه را پیدا کردیم و در را زدیم گفتیم خانه فلانی

است؟ جواب دادند که نه سه ماه است که ایشان رفته‌اند

سؤال شد کجا رفته‌اند؟

ج: به گلپارک ولی نمی‌دانم کجای گلپارک

به دوست همراه، (برویم گلپارک) از بنگاهی سؤال کردیم آقای فلانی را می‌شناسید

ج: بلی خانه را من برای او اجاره کرده‌ام لطفاً خانه را نشان دهید پس از نشان دادن زنگ را

زدیم پسری در را باز کرد

س: منزل فلانی؟

ج: بله

س: آقا هست

ج: نه خیر

س: ما از حمایت مستمندان آمده‌ایم

ج: بفرمائید

پس از مشاهده خانه به پسر گفتیم به آقا بگو از حمایت مستمندان آمده بودند فردا بدفتر بیاید

فردا صبح آمد و گفت آدرس عوضی بود آدرس جدید آورده‌ام با اینکه دروغگو بود لکن

مستحق جهیزیه بود جهیزیه دادیم با آن صحنه سازی‌هایش. ج ل

(۱۹)

رجوع به آدرس قبلی خانه اجاره ای فلانی این جاست؟

ج: نه به کوچه پائین تر رفته است

سوال از بنگاه معاملاتی آیا این اجاره نامه را شما نوشته‌اید؟

ج: بلی

گفتیم لطفاً برگ دوم اجاره نامه را بیاورید

ج: والله و الله...

ما گفتیم برگ دوم را بدهید نه قسم و من و من

بنگاه: آقا می‌خواهید راستش را بگوییم؟

ج: بلی

بنگاه گفت این خانم خانه را خریده است ولی چون می‌خواست از شما اجاره بهاء بگیرد من

در مقابل یکهزار تومان از نام پسر عمو (موجر) بنام این خانم مستاجر اجاره نامه نوشته‌ام ولی

در حقیقت خانه مال خود خانم است که مبلغ دو میلیون و دویست هزار تومان خریده است.

ج ل

(۲۰)

پرونده درخواست بخاری: حلقه در را زدیم از بالای در پنجره‌ای بود که ما را شناختند پس از

یکریع در باز شد وارد خانه شدیم، اطاق گرم بود.

س: بخاری ندارید؟

ج: نه آقا

س: ولی اطاق خیلی گرم است و پشت پرده را دیدم و گفتم اولاً موقع برداشتن بخاری مواظب باشید شلنگ پاره نشود ثانیاً بر روی بخاری گرم پارچه نیندازید چون آتش می گیرد- خداحافظ

ج ل

(۲۱)

بیکاری مددجو: ضمن بررسی (سؤال یکی از محققان) اگر پیشنهاد وام شود قبول می کنید؟

ج: بلی

س: ولی بقرار مسموع شما بیکار هستید اگر وام بگیرید چگونه پرداخت می کنید؟

ج: چه کسی می گوید من بیکار هستم من گواهینامه پایه یک رانندگی دارم برویم تا نشان بدهم، من روزی دو دستگاه ماشین از پلیس راه رد می کنم و از هر کدام ۵۰,۰۰۰ ریال دستمزد

می گیرم چه کسی می گوید من بیکارم؟

س: خیلی خوب می توانید ثابت کنید؟

ج: بلی بیایید ترمینال تا به بینید

س: شما از کمیته امداد هم پول می گیرید؟

ج: بله اما با آن وجه و با درآمد خود می توانم وام شما را پرداخت کنم (جواب ما تحقیق گران) خیلی خوب با این تفصیل حمایت مستمندان از مساعدت شما معذور است و اینکه اظهار

کرده اید بیکارم درست نبوده. ج ل



(۲۲)

درخواست جهیزیه از موسسه

روزی جهت تحقیق وارد خانه‌ای در محله سیلاب شدیم که فقط یک زیرزمین بود و برای ما آماده کرده بودند، گفتیم خانم اینجا کسی نمی‌تواند زندگی کند چون نه اجاق گاز دارد و نه اسباب و وسائل دیگر گفت می‌بینید که هیچ چیز نداریم ولی برای جهیزیه دختر به خدمت شما آمده‌ایم، برای خودمان که امکاناتی هم نداریم چیزی نمی‌خواهیم گفتیم: نه شما خودتان واجب تر از دخترتان هستید اول داخل خانه بعد همسایه

ج: نه آقا خدا اجر بدهد اگر شما به دخترم جهیزیه بدهید بهتر است ناگفته نماند که ما در آنروزها از روستای کرکج پرونده قبول نمی‌کردیم

گفتم: خانم برای این زیرزمین که راه آن از اطاق صاحبخانه است اجاره نامه دارید؟

ج: نه آقا بخاطر خدا این زیر زمین را داده است. خیلی خوب!

بعد از تحقیقات دیگر رفتیم پیدا کردیم که در کرکج دو محل یکی زمین برای ساخت و یک خانه دو طبقه دارد و در آنجا ساکن است و برای اینکه با نیرنگ و کلک پولی از موسسه بگیرد زیرزمین پسرعمو را بمانشان می‌دهد که مستاجر هستم.

(۲۳)

پرونده  $\frac{18050}{7-2023}$  مددجو بدفتر مراجعه کرد و اظهار کرد که بدهکار هستم به مبلغ

۳,۵۰۰,۰۰۰ ریال

س: به چه کسی؟

ج: به سیمانکار و آسفالت کار و بنا و گچکار

پس از تحقیق مبلغ ۳,۲۵۰,۰۰۰ ریال تصویب شد و چک صادر گردید توسط زع امضاء و ایشان توصیه کردند که حتماً قبل از تحویل چک آقای ج ل دوباره رسیدگی کند در رسیدگی مجدد معلوم شد که ایشان هرچه گفته دروغ بوده نه به سیمانکار و نه آسفالت کار و بنا و نه گچکار یعنی به هیچ کس بدهکار نبود، چون به همه طلبکارهای جعلی گفته شد که این پول صدقه است و آنها هم گفتند، نه این آقا به ما بدهکار نیست سپس چک به حساب برگشت داده شد و پرونده بایگانی گردید. ج ل

(۲۴)

در بازرسی دیگر از خانه مددجوئی که ماهانه چهل هزار تومان مستمری پرداخت می شد وارد

منزل شدیم، آقا کجاست؟

ج: رفته است پیش دکتر

س: شغلش چیست؟

ج: مریض است، هیچکار

س: قبلاً چه کار می کرد؟

ج: بنائی می کرد

س: ولی هفته قبل که آمدیم او در مغازه همسایه کاشی کاری می کرد

ج: نه فقط یک روز بود

س: خود شما و بچه ها چه کاری می کنید؟

ج: هیچ کاری

س: آیا بچه‌ها فرش می‌بافند؟

ج: نه خیر

س: آن یک کلاف نخ پشم که باز می‌کنید برای چیست؟

ج: برای جوراب

س: برای بافت جوراب از نخ پشم کهنه استفاده می‌شود نه از رنگ حاشیه فرش

بعد گفتم لطفاً درب این اطاق را باز کنید، با اکراه در باز شد یکدستگاه قالی ۵۰ رج  $۲/۵ \times ۳/۵$

متر جفت که قیمت آن حدود چهار میلیون تومان است و تقریباً ۲۰ روز طول می‌کشید که تمام

شود

س: پس این فرش مال کیست؟

ج: مال داماد

س: گفتید مال خودمان است؟

ج: نه شریک هستیم

در این صورت خداحافظ ج ل

(۲۵)

خانمی که پرونده‌اش بایگانی بود در اثر تحریکاتی بجلسه سه شنبه آمد پس از خودداری

موسسه از مساعدت و پس از گفت و گو و شکستن یک قندان اظهار کرد که بچه‌هایم گرسنه

هستند پس از آن قرار شد مقداری پول از طریق وام پرداخت و قال قضیه کنده شود بعد از آن

به تحقیق مجدد رفتیم ملاحظه شد، بچه‌ها گرسنه نبودند سه تا مرغ در روی گاز آماده بود که ناهار را خورده بودند بقیه‌اش مانده بود و یخچال پر بود و برنامه خانه طوری بود که بوصف نمی‌آید و خلاصه مساعدت به او اصلاً و اصلاً لازم نبود و از یک نهاد دولتی و از یک نهاد مردمی و از یک اداره دولتی از هر یک سیصد هزار تومان اخذ کرده بود. ج ل

(۲۶)

سرپرست یک خانواده ساکن صالح آباد خیابان عباسی؛ با ارائه آدرس منزل جهت درخواست جهیزیه به منزل ایشان مراجعه گردید. زنگ خانه را زدیم حدوداً ده دقیقه بعد اجازه ورود دادند تا در این مدت بتوانند وسایل موجود را پنهان کنند.

قبل از شروع سئوالات، شناسنامه پدر عروس و عقد نامه را برای اطلاع از تعداد خانواده خواستیم ضمناً میزان درآمد خانواده‌شان را جویا شدیم و با مشاهده عقد نامه متوجه شدیم از موسسه خیریه حمایت از مستمندان طی پرونده شماره ۲۴۰ جهیزیه گرفته و بخاطر اخذ مکرر جهیزیه از نهادهای دیگر با دستکاری بسیار ناشیانه مهر مخصوص موسسه را پاک نموده که دستکاری کاملاً مشخص است.

س: تا حال از محلی جهیزیه گرفته‌اید؟

ج: پدر و مادر عروس یکصدا شروع بقسم خوردن کردند که ما اصلاً جایی را نمی‌شناسیم مسجد مولانا را هم همسایه‌مان نشان داده است عرض کردیم ما تمام اظهارات شما را شنیدیم متأسفانه کلاً دروغ بود، گفتند چرا؟

ما مهر دستکاری شده موسسه را نشان داده و گفتیم آیا می‌دانید دستکاری به اسناد رسمی

دولتی چه جرم سنگینی دارد؟

آنها بعمل خلاف خودشان اعتراف و بالتماس افتادند باز هم مرتب دروغهائی به هم وصل

می‌کردند که متوجه شدیم برای اخذ جهیزیه در خیریه مهم دیگر هم پرونده دارند و قرار شده

خاتمه خدمت داماد و عقدنامه را ارائه داده و جهیزیه را از آن خیریه دریافت نمایند.

منظور آنها از پاک کردن مهر موسسه این بود که با دفترچه دختر از مسجد مولانا و با دفترچه

داماد از خیریه مذکور جهیزیه دریافت نمایند.

با تذکر و تفهیم جرم دستکاری قول دادند که تکرار نشود و موقع ورود بخانه آثار بافت فرش

را مشاهده کرده بودیم سؤال کردیم آیا فرشی در حال بافت دارید؟ و چند رج و چه اندازه

است؟ آنها وجود قالب را انکار کردند گوشه درب انبار باز بود و فرشی در حال بافت مشاهده

می‌شد گفتیم اگر امکان دارد درب انبار را باز کنید تا به بینیم، با اکراه درب را باز کردند یک

جفت فرش ۵۰ رج ۲×۳ در حال بافت داشتند. گفتیم این هم دروغ دیگران، فردای آنروز

تلفنی با مسئول جهیزیه خیریه مذکور موضوع این پرونده را مطرح و گفتند منتظر عقدنامه و

خاتمه خدمت داماد هستیم بنده جریان را مفصلاً بیان کردم ایشان بسیار تشکر نموده و اظهار

داشتند هرچه بیشتر در این خصوص تماس داشته باشیم اشخاص متخلف نمی‌توانند کلاه

بسرمان بگذارند و امکاناً به خانواده‌های مستحق واقعی کمک می‌شود- عضو موسسه ا ذ

(۲۷)

در یک مرحله از تحقیق از پسر بچه شش ساله پرسیدیم که پدرت کی از زندان آزاد شده؟  
ج: حدود ده روز است آزاد شده. و نمی دانم چرا از شما ترسید و در کمد مخفی شد- ضمناً از  
وضع ظاهر و لباس و احیاناً ابزار کار که در گوشه و کنار منزل است می توان به شغل افرادی  
که ادعا می کنند بیکارند پی برد.

مثلاً یکبار مردی که ادعا می کرد بیکارم لکه های قیر روی پیراهنش دیده می شد گفتم ولی شما  
آسفالت کار خوبی هستید در جواب گفت آسفالت کار هستم ولی کار زیادی ندارم یا اینکه در  
انباری خانه ای چند سطل رنگ و یک نردبان دیدیم اقرار کرد نقاش ساختمان هستم یا در  
بعضی موارد اثاثیه گران قیمت و بدرد خور را در یک اتاق جمع کرده و قفل می کنند و  
می گویند این اتاق فلانی است و خودش قفل کرده و بما مربوط نیست.

در بعضی موارد تحقیق گر می تواند با مذاکره و نصیحت مددجو مسئله را حل کند غالباً وقتی  
توضیح می دهیم این پولها صدقه است و در شان شما نیست که از اینها استفاده نمایید مددجو  
خودش منصرف می شود یا به پسرش تذکر می دهیم که این پدر و مادر چندین سال است  
زحمت شما را کشیده شما هم در کوتاه مدت از آنها مراقبت کنید خودش و بقیه متنبه شده  
قبول می کنند. ت / و

(۲۸) به یکی از مددجویان پیشنهاد کار شد او قبول کرد برایش پیشنهاد نگهداری نمودیم پرسید  
دستمزد چه میزان است؟

گفتم ماهانه ۸۰ هزار تومان و به کار معرفی نمودیم یکروز بعد متوجه شدیم منصرف شده و ترک کار نموده علت را پرسیدم گفت به آن مبلغ کار نمی‌کنم ضمناً در این میان روشن شد که او علاوه بر اینکه در بانک و نزد دو نفر پول دارد مالک زمینی نیز در قراملک می‌باشد. احمد اذ (۲۹)

۸۳/۲/۱۱ همراه آقای و هـ در محله حیدرآباد جهت تحقیق اولیه دنبال آدرسی بودیم. هرچه گشتیم پیدا نکردیم. ناچار تلفنی آدرس مددجو را از خودشان پرسیدیم گفتند روبروی گرمابه گلستان منتظر شما می‌شویم حدود ده دقیقه‌ای معطل شدم کس نیامد بعد از دقایق طولانی خودمان محل را پیدا کردیم. جوانی بود با همسرش که می‌گفت مریض است و دیالیز می‌شود و یک دختر دم‌بخث و دو فرزند دیگر. در خانه چیز به درد بخور فقط یک یخچال نو بود. اتاق بزرگی با پارچه‌های مندرس و پتوهای نخ کش که انسان رویش نمی‌شد نگاهش کند. خلاصه‌اش کنم بیش از یک ساعت آنقدر از درد و مصیبت و گرفتاری و در به دری گفتند که اشکمان را در آوردند. بهر حال لیستی از بدهی‌هایش نوشتیم و راهنمایی‌هایی در مورد بیماری همسرش کردیم و پیشنهادهایی و قرار شد یک دستگاه دار قالی با وسایل در اختیارشان بگذاریم تا هم در خانه مشغول کار شوند و درآمدی داشته باشند و هم از همسرش مراقبت کنند. هنگام خداحافظی گفتم فلانی غم جهیزیه دختر را نداشته باش اگر جای مناسبی باشد انشاء... روبراه می‌شود.

یک دفعه متوجه شدم که آقای و هـ خیلی ناراحتند و نمی‌آیند گفتم بیا برویم با اشاره ایشان به پستو رفته، دیدم یک قالی گرانبیاض «رو به اتمام» روی دار است. گفتم پس این چیست؟

چرا پنهانش ساخته بودید؟ دروغ‌های فراوان و بند آمدن زبان که مال صاحبخانه است. دختر،

دختر صاحبخانه است جهت سرکشی آمده بود و این قبیل حرفها...

گواینکه در فاصله‌ای که ما زنگ زده بودیم دکور خانه را بکلی عوض کرده بودند فقط یخچال

که سنگین بود، باقی مانده بود. پررو تر اینکه بعداً اعتراض کرده از ما به مسئولین موسسه گله

کرده بود و پرونده در بایگانی موجود است بنام جلیل ب ق ن

(۳۰)

۸۳/۲/۲۳ بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد آیت‌ا... خلخال صدایی بلند شد که غریبیم و

گرسنه‌ام، آبرومندم، مال و منالی داشتم و ورشکسته شده‌ام. تا سربلند کردم از نا آگاهان یکی

دویست تومانی و یکی هزار تومانی از جیب درآورد، هزاری را گرفته به طرف صندوق نصب

شده این موسسه در مسجد راهنمایی کردم و دویست تومانی را از دست آن ناله و فریاد سر

دهند نتوانستم بگیرم به حیاط مسجد هدایت کرده روی صندلی نشستیم

اسمت چیست؟

لطف... ادهم.

اهل کجایی؟

مشگین شهر

شناسنامه درست و مرتب بود.

چرا به تبریز آمدی؟



خودم در منطقه خودمان برو و بیایی داشتیم ورشکسته شده از ترس بر باد رفتن آبرو، اهل و عیالم را ترک کرده‌ام به اینجا پناه آورده‌ام.

قیافه‌اش به اصطلاح تابلو بود! و اما در جمع نمازگزاران و دیگران آن چنان قسمهایی می‌داد که دل همه را می‌کند که گرسنه‌ام. هرچه می‌گفتم فقط با صدای بلند سوگند می‌خورد که گرسنه‌ام و آبرومندم. نامه‌ایی به مدیر مسافرخانه مشهد که از آشنایان است نوشتم که غذا بدهند و با ضوابط تا صبح اسکانش دهند. ظهر قبل از نماز بیاید تا به کارهایش رسیدگی شود. با یکی از دوستان به طرف مسافرخانه روانه کردم. صبح خودم به مسافرخانه رفتم تا از احوالش جوینا شوم. گفتند آمدند و کسی او را معرفی کرد و رفت و از آقا..... شناسنامه خواستم گفت در مسجد مانده بروم بیاورم که دیگر خبری نشد.

پس فردایش عصر روبروی بازار شمس از برابر مغازه زرگری (طلای علی) می‌گذشتم دیدم لطفاً... گردنبند می‌خرد. همین که گفتم آقای ادهم! حاج و واج ماند.

چرا به آنجا نرفتی؟

ج: به خانه اقوام رفتم.

مگر قسم نمی‌خوردی که کسی را ندارم و گرسنه‌ام. چرا با احساسات مردم بازی می‌کردی؟ فحش رکیکی داد خواستم تلفن کنم تا بیایند و ببرند. فحش رکیک‌تری داد. متوجه شدم که می‌خواهد مرا عصبانی کند و من برایش دستی بلند کنم تا بهانه جویی و اخاذی کند. گفتم تو ارزش تلفن کردن هم نداری رهائش کردم. چند ماه بعد از مغازه‌های پشت بازار امیر به دنبال الگو جهت دخترش بود. همان کسی که قسم می‌خورد گرسنه است و جایی را نمی‌شناسد.

این خاطره بدین جهت آوردم که مومنان خیراندیش و احساساتی، فکر و کار اساسی کنند نه کاری که رضایت خداوند در آن نیست و پیامبر اکرم(ص) و ائمه هدی(ع) از آن بیزارند ق ن

### خاطرات شیرین

در حقیقت موضوعات پیچیده و تخلفها و تقلبهای گوناگون از جانب ارباب رجوع تلخ و ملال انگیز می باشد. اینک شمه‌ای از خاطراتی را که شیرین بوده یا منجر به شیرینی شده بنظر می‌رساند تا انشاء... موجب انبساط خاطر شده زنگ کدورت و ملال را از خاطر شریف بزدايد، اگرچه در امتداد تاریخ سی و سه ساله موسسه صدها خاطره مهم و بیاد ماندنی از این قبیل در پرونده‌ها و حافظه‌ها محفوظ است لکن برای احتراز از اطاله کلام در حد اختصار اندکی از بسیار و مشتى از خروار تقدیم حضور می‌گردد.

(۱)

در جلسه عمومی دو نفر از محققان ارجمند موسسه وارد و با عجله اظهار نمودند که منزل یک خانواده تحت پوشش موسسه در حال سقوط و ریزش می باشد و هر آن احتمال بروز خطر می‌رود، پیشنهاد شد هرچه فوری و در اولین فرصت خانواده را با لوازم مهم و قیمتی به مسافرخانه منتقل نمایند تا در اسرع وقت از ساختمان رفع خطر گردد آن شب مسئولین تحقیق پیش خانواده می روند و هر چه اصرار می‌کنند که چند روزی با اثاثیه به مسافرخانه منتقل شوید تا این شکستگی‌ها را ترمیم نمائیم بعلت داشتن دختر جوان قبول نکردند و به اطاق نسبتاً سالم از دو اطاق منتقل و نصف شب اطاقی که احتمال ریزش می‌دادیم سقوط و تمام

اسباب و اثاثیه زیر آوار ماند که اگر اقدام موسسه نبود چند نفر زیر آوار می ماندند. اول شب بخش تحقیق برای اتمام حجت، از سوپر مارکت و سایر همسایه ها استشهادنامه تنظیم و خود اهل خانه هم امضاء کردند که به ما پیشنهاد تخلیه موقت شد قبول نکردیم. و ه ق ن

(۲)

دوست عزیزمان که در موسسه مهم دیگر فعالیت دارند بیان می کردند که روزی جوانی به دفتر خیریه آمد و پرسید مرا می شناسید؟ گفتم در خاطر ندارم گفت من از خانواده تحت پوشش این خیریه هستم که اکنون موفق به اخذ دکترای پزشکی شده ام و در ضمن گفتگو بیان داشت. آنروز که شما برای بررسی به خانه ما آمدید در خانه ما از مواد غذایی فقط دو سیب زمینی کوچک و بزرگ موجود بود که در نتیجه مساعدتهای شما ما امکان یافتیم که با فراغت خاطر ادامه تحصیل داده به مدارج عالیہ برسیم، همان دوست عزیز می گفتند هستند افرادی که سابقاً تحت پوشش خیریه بودند و حال علاوه بر اینکه خودکفا شده اند. اهدائیهائی نیز به موسسه بطور قطعی و مستمری می پردازند (ضمناً یکی از اعضاء حمایت از مستمندان نیز اظهار می دارند. هستند تعدادی از افراد تحت پوشش موسسه هم اکنون با مساعدت خیریه مدارج عالیہ علمی را طی و نتیجتاً بخود کفائی رسیده اند.) ک ا ذ

(۳)

در منطقه عون ابن علی، خانواده ایست که کارگر ساده بوده و در نتیجه تصادف ماشین هنگام عبور از عرض خیابان پاسداران پای راستش از ناحیه زانو قطع می گردد و یک پسر هفت ساله در جا فوت می نماید و لگن خاصره همسرش آسیب سختی می بیند و چه بسا در اینگونه موارد

در نتیجه تاخیر و مسامحه در مداوا بانتظار اخذ خسارت ممکن است پای دیگر هم اگر آسیب دیده عفونت کرده منجر به قطع گردد، هرچند پس از سه ماه پرس و جو راننده ماشین پیدا شده و جریان تحت پیگیری قانونی است و قرار است پس از طی مراحل قانونی و رسیدگی دادگاه از طرف اداره بیمه دیه فرزند فوت شده و قطع پای پدر و آسیب دیدگی مادر خانواده جبران گردد ولی مدتی طول خواهد کشید لازم به ذکر است که به محض اطلاع موسسه از این فاجعه بلافاصله مامورین تحقیق موسسه در منزل اجاری این شخص پسر مرده و مصدوم، حاضر و به مقدمات تنظیم پرونده و آماده نمودنش تلاش مجدانه نمودند و در حداقل زمان مستمری ۴ نفری در حقشان دائر و برقرار گردید که موجب آرامش خاطر پدر و مادر خانواده گردید و اضافه می‌نماید که در این ماجرا خانم خیری در کنار این خیریه از نظر مالی و رسیدگی به این خانواده با کمال خوشروئی مبادرت و با کمال صداقت و صمیمیت اجاره منزلشان را تقبل نمودند که موجب خوشحالی و امیدواری اشخاص خیر و انسان دوست شهرمان می‌باشد و قرار است موسسه پای مصنوعی برای پدر خانواده از طریق هلال احمر که در این امر تخصص کافی دارد آماده نماید تا او بتواند دوباره بسر کارش برگردد. ۱ ژ

(۴)

پرونده‌ای بنام بانو زهره که پیرزنی است بدون شوهر و نان آور خانه و دارای یک دختر جوان که مختصری ضعیف المزاج می‌باشد. تقاضای کمک و رسیدگی کرده بودند مراجعه شد دارای یک باب اطاق کوچک که راهرو و بدون آشپزخانه که هم نیاز به انشعاب گاز و هم تامین معاش داشتند با تلاش و مساعی موسسه یکباب آشپزخانه  $\frac{1}{5}$  متری دائر و خرید انشعاب  $\frac{2}{5}$

گاز و تهیه اجاق گاز خوراک پزی و دایر نمودن مستمری ۲ نفری هم به مادر و دختر و هم به

بخش تحقیق خوشحال کننده بوده و می‌باشد. ا ژ

(۵)

پرونده‌ای بنام آقای رضا بعلت نقص عضو در جوانی اقدام به تشکیل خانواده نکرده و در این

پایان عمر بناچار در یک اطاق جداگانه خواهرش دائماً بحال درازکش خوابیده عمرش را

سپری می‌نماید که بارسیدگی و احوالپرسی که هر ۶ ماه بعنوان تحقیق مجدد مراجعه می‌شود

آرامش خاطری نصیبمان می‌گردد. ا ژ

(۶)

۸۳/۳/۳۰ در خیابان عباسی پرونده‌ای داشتم مراجعه کردیم مددجو مردی بود ۴۰ ساله باز

خرید از تراکتورسازی و در اثر دعوا و نزاع از ناحیه سر زخمی و مدت‌هاست در بیمارستان

تحت درمان و در اثر کم درآمدی و اعتیاد به الکل همیشه مست بوده و ساکن خانه موروثی

پدر و حکم تخلیه بدست وراثت و دارای ۵ دختر ۳، ۹، ۱۱، ۱۶ و ۲۰ ساله همگی عین دسته

گل زیبا ولی خیلی پژمرده و غمگین و افسرده در گوشه منزل زانوی غم گرفته

سؤال از بچه‌ها، مادرشان کجاست؟

مادرشان ۲/۵ سال است از ما جدا شده در حال طلاق در دادگاه است.

س: آیا مادرشان به دیدن شما می‌آید؟

ج: نه در هشتگرد کرج با مادر بزرگ و پدر بزرگمان است

س: آیا او را اصلاً ندیده‌اید؟

ج: از زمانی که خواهر کوچکم ۸ ماهه بود گذاشته و رفته است و امروز این بچه مادرش را

شاید شناسد

س: چه کسی از شما نگهداری می‌کند؟

ج: مادربزرگ، او به ما می‌رسد، مادربزرگ زن پیر از کار افتاده بسختی بخودش می‌رسد تا چه

رسد به بچه‌ها دخترها همه درس می‌خواندند همدیگر را خیلی دوست می‌داشتند

سؤال از مادربزرگ: چرا مادر بچه‌ها رفته است؟

ج: آقا بخاطر مشروب خوری پسر که دعوا می‌کند و کسی را نمی‌شناسد، چندین بار با

خانواده مادر بچه‌ها اختلاف پیش آمده مادرشان بچه‌ها را گذاشته و رفته است. و مکرر از

طرف این و آن وساطت شده ولی نمی‌آید همه خانواده زن فقط طلاق می‌خواهند.

س: پسران چه کار می‌کند؟

ج: قبلاً از کارخانه بازخرید و یک قطعه زمین در این محل خریده که آنجا را ساختمان کند و

در نانوائی کار می‌کرد حالا مشروبخوری مانع از کارکردن اوست. بچه‌ها مانده اند به امیدخدا

بنده تحقیق گر با همراهم آقای و هـ مشورت کردیم در مورد این بچه‌ها که چه کاری انجام

دهیم؟ و بیاری خدا به امور خانواده سر و سامان بدهیم؟ ما بمنزله یک عمو و دایی بچه‌ها به

آنها گفتیم می‌خواهید مادرتان به خانه برگردد؟ همگی گفتند ما مادرمان را می‌خواهیم بچه‌ها

در حالت شادمانی یک لحظه بارقه امید در چهره شان درخشید بزرگها به گریه افتادند شاد

شدند گفتیم: بچه‌ها هم شما و هم مادربزرگتان باید با ما همکاری کنید بطوریکه هر وقت

پدرتان در حال مستی به خانه آمد در را باز نکنید هر وقت مشروب آورد تهدید کنید که به

کلانتری خبر می‌کنیم. و ما به پدر بچه‌ها گفتیم، اگر قول بدهی که مشروب را ترک کنی به شما کمک کرده همسرتان را بخانه می‌آوریم و مساعدت می‌کنیم زمین را ساختمان کنید ولی بشرطها و شروطها، ثابت کنی که مشروب را ترک کرده‌ای و بعد از این تمام بچه‌ها مراقب حال شما بوده و از وضع شما به ما گزارش خواهند نمود. اگر خودت را اصلاح کردی ما در خدمت شما بوده اقدام لازم را خواهیم کرد، روز بروز وضع پدر و بچه‌ها بهتر می‌شد و یک روز در میان به آنها سر می‌زدیم نزدیک تعطیلات به بچه‌ها گفتیم اگر در امتحانات نمرات بهتری را بیاورید می‌توانید لیاقت خود را بدیدار مادران ثابت کنید، اوضاع عجیبی بود ثانیه شماری می‌شد و روزها تمام نمی‌شد دلها به انتظار می‌تپید، بالاخره این روزها بسر آمد و طلعه کامیابی نمایان گردید آنروز هم برای ما و هم بچه‌ها عید بود با آقای و ه قرار شد فردا صبح روز بطرف هشتگرد کرج حرکت کنیم، صبح رفتیم بچه‌ها و پدرشان آمدند و سر کوچه سوار شدند به امید خدا پیش بسوی سرنوشت و بطرف سعادت و نجات یک خانواده مفلوک و نگون بخت، خدایا چقدر بچه‌ها و پدرشان خوشحال بودند مگر می‌شود بیان کرد؟ بما عمو می‌گفتند و اظهار می‌کردند چند شب است از فرط شادمانی و چشم‌انتظاری نخوایده‌ایم، بین راه که ماشین توقف می‌کرد بچه‌ها عین آهوان این طرف و آن طرف می‌پریدند تا اینکه ساعت ۶/۵ عصر به هشتگرد رسیدیم. پدر بچه‌ها منزل پدر زن را می‌شناخت رسیدیم دم در و زنگ زدیم و نگاهمان به پنجره بود پدر بزرگشان از پنجره نگاه می‌کرد ولی در را باز نکردند، بچه‌ها خیلی ناراحت شده و گفتند پدر بزرگ ما را دوست نمی‌دارد، گفتیم نه در باز نشد، مطمئن بودیم در منزل هستند لکن در باز نمی‌کنند و این هم به گذشته بر می‌گردد، چون اختلاف

خانوادگی پرده کینه توزی روی دوستی ها می کشد، پس از لحظه‌ای تامل بساط خود را برای صرف غذا در فضای جلو ساختمان پهن کردیم و مشغول صرف غذا شدیم و این صحنه از بالا بخوبی نمایان بود و با بچه‌ها می‌خندیدیم گاهی می‌دیدیم از لای پرده‌ها نگاه می‌کنند امان از دست بچه کوچک او را بر می‌داشتیم و می‌پراندیم و می‌گرفتیم و بازی می‌کردیم و می‌دانستیم که نمی‌توانند در مقابل این صحنه که مهیا ساختیم طاقت بیاورند نیم ساعت دیگر در باز شد پدر بزرگ در حالت بی‌اعتنائی مثل غریبه‌ها از کنار بچه‌ها رد شد ایشان را بنام صدا کردم و گفتم حق داری که مرا شناسی و اعتنائی نکنی ولی با چشم محبت و دلی باز به این دختر بچه‌ها نگاه کن آیا اینها را میشناسی؟ بچه‌ها در این میان به جلو آمده بودند یک مرتبه پدر بزرگشان زد زیر گریه و بچه‌ها را بغل کردن و بوسیدن آنها، ایشان همگی عوض شدند ما هم گریه می‌کردیم خدایا چه شد؟ من قبلاً این صحنه را مجسم می‌ساختم بعد از مدتی بخود آمدند و ما هم از کنار نظاره‌گر بودیم محبت و عشق خدائی را می‌دیدیم بعد به سراغ ما آمدند پرسیدند کی هستید و از کجا آمده‌اید؟

گفتم ما از موسسه خیریه حمایت از مستمندان تبریز که خدمتگزار مردم است آمده‌ایم این بچه‌ها مستمند نیستند ولی نیازمند عشق و عاطفه مادری هستند که ما مقدمه این کار را آماده کردیم. مادرشان در خانه نبود و سرکار بود و هنوز برنگشته و بی‌خبر بود عصر آنروز پدر بزرگ تعریف می‌کرد پرونده طلاق دخترم که هم خودم و هم اعضاء خانواده مایل بودند چند روز دیگر آماده و انجام می‌یافت تا دختر روی شوهرش را نبیند ما دعوت بخانه شدیم با مشورت رفیقم گفتیم اجازه بدهید فردا صبح با بچه‌ها خدمت می‌رسیم هر چه اصرار کردند



قبول نکردیم بچه‌ها را برداشته به هتل رفتیم و فردا صبح با بچه‌ها و پدرشان به منزل آمدیم و می‌دانستیم هم اکنون تمام فامیلها جمع خواهند شد و میل داشتیم که همه حضور داشته باشند تا بلطف خدا بتوانیم دلها را به محبت و عاطفه واداریم و شیطان را از در خانه بیرون رانده و رحمت الهی سایه افکنده و جایگزین شود، وقتی در را باز کردند همه منتظر بودند خدایا چه صحنه‌ای پیش آمد همانطور که گوسفندها را از بره‌ها جدا می‌کنند عصر که به همدیگر می‌رسند بعبع کنان به سوی هم می‌روند. این مادر و بچه‌ها بسوی هم دویدند و پدر و مادر در تعاقب آنها

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران      کز سنگ ناله خیزد روز وصال یاران

نگارنده هر وقت به این قسمت از ماجرا می‌رسم بی اختیار اشک از چشمانم جاری می‌شود. بعد که اوضاع عادی شد ما برنامه خود و علت این اقدام را تعریف کردیم به اهل خانه گفتیم ما به خدمت شما آمدیم ولی نه مثل افرادی که سابق بعنوان وساطت با دست خالی آمدند و اصلاح نکردند، پدر بچه‌ها یک قطعه زمین دارد که نصف آنرا بنام همسرش انتقال خواهد داد و ما انشاء... به هزینه ساخت آن مساعدت و همکاری خواهیم نمود پدر بچه‌ها قول داده که دیگر لب به مشروب نزنند؛ و کاری آبرومندانه برای ایشان فراهم می‌کنیم به شرطی که مادر بچه‌ها که ۲/۵ سال است از خانه رفته برگردد. پدر بزرگ و مادر بزرگ از ما قول گرفتند که تمام این کارها انجام پذیرد البته زیر نظر ما و هرچه زودتر مادر بچه‌ها به تبریز بیاید. ما فردای آنروز به تبریز برگشتیم و با تلفن هشتگرد مرتب در تماس بودیم خلاصه مادر را به خانه آوردیم و با همکاری آقای دکتر خ برای پدر بچه‌ها در بیمارستان رازی کاری مهیا شد نصف

زمین بنام مادر بچه‌ها انتقال یافت و موسسه پانصد هزار تومان جهت ساخت ساختمان هزینه کرد پدر مشروب خواری را ترک کرد و مبلغی هم از اشخاص خیر اهدا شد حال به لطف خدا پدر و مادر بچه‌ها در کنار همدیگر با عاطفه و محبت زندگی می‌کنند و یک دخترش را شوهر دادیم و جهیزیه هم دادیم و رفت.

از خداوند منان خواستاریم بنیانگزاران این موسسه را در عالم آخرت در بهشت برین به همسایگی انبیاء عظام مفتخر سازد. ب ر و ه

(۷)

خانواده شش نفری دارای چهار دختر که اولی و سومی و چهارمی معلول بودند فقط یکی سالم بود که جداً نگهداری آنها طاقت فرسا است پدر و مادر با سطل آب می‌آوردند، لازم به ذکر است که بچه معلول نیاز بیشتری به آب دارد بالاخره به همت موسسه از نعمت آب شهری بهره‌مند و طبق معمول موسسه هر نواقص لازم تکمیل و نیازها برطرف می‌شود. ا ژ

(۸)

مددجوی جوان ۴۰ ساله لاغر اندام است که از ناحیه کلیه رنج می‌برد محل سکونت عرصه و اعیانی کلاً ۳۰ متر مربع با یک اطاق  $\frac{1}{2/5}$  متر، خانه فاقد آشپزخانه و حمام و از نبود بهداشت ورود به خانه و حیاط نفرت بار و چندش آور بود، درب دستشوئی حیاط بدون شیشه و از طرف پایین پوسیده بود انگار که توالت بدون درب است افراد خانواده ۱۰ نفر بودند زن و شوهر و بچه‌ها از چند ماهه تا ۱۶ ساله که دختر بزرگش بود و پسر ۱۲ ساله که کاملاً نانجیب و باقیچی بازوی مادر را زخمی کرده بود، با پدر خانواده در مورد درآمد مذاکره شد گفت

بعلت بیماری و بستری شدن چندین بار در بیمارستان بعضاً دوچرخه می آورم و در خانه تعمیر می کنم یک یخچال در خانه داشت و یک زودپز و یک پی نیک و چند قاشق و بشقاب، و آنها در اطاق پخت و پز می کردند که همان اطاق  $\frac{4}{2/5}$  متر بود با آن همه بچه قد و نیم قد که بیشتر به کودکان شباهت داشت تا به منزل و جداً استراحت آنها در اطاق فلاکت بار بود دلمان بیشتر به خانم خانه سوخت که چگونه در آنجا می سوزد و می سازد، از انشعاب گاز هم خبری نبود، این خانواده تحت پوشش حمایت از مستمندان در آمده به لوله کشی گاز و انشعاب آن و هزینه های دیگر خانه اقدام گردید.

(۹)

(منطقه ۴ موسسه) زمستان سال ۸۳ برای تحقیق پرونده جهیزیه به محل مراجعه نمودیم در یک اطاق یک خانواده ۳ نفری و در اطاق دیگر در ابعاد  $2 \times 3$  متری زن و شوهر جوان با بچه ۶ ماهه و مددجو شاگرد کفاش بود و فاقد ملزومات زندگی بودند، تا آنجا که برای گرم کردن اطاق یک پلوپز کوچک گازی روشن بود که هر لحظه احتمال خطر برای بچه می رفت از مددجو علت این وضع را جويا شدیم، گفت وقتی بچه بودم مادرم در اثر ضرب و شتم پدرم فوت کرده یا خودکشی نموده (تردید از ما است) و از سنین کودکی از محبت مادری محروم شدم پدرم مرا به پدربزرگم تحویل داد در شهرستان اهر ازدواج کرده که مادر ناتنی مرا زیاد اذیت می کرد و سایه پدری هم اینگونه از سرم کوتاه شد در منزل پدربزرگم بودم تا با این پسر (شوهرش) آشنا شدم و ازدواج کردم و پدرم یک بار نیز به من سر نزده است. و در این مدت جهیزیه هم برایم آماده نکرده اند شبی پدر بزرگم کتکم زد و از خانه بیرونم کرد من ناچار

بخانه پدر شوهرم رفته ماجرا را بازگو نمودم آنها جهیزیه از من نخواستند اتفاقاً مهربان بودند پدر شوهرم می گفت با پدر بزرگ عروسم تماس گرفتم گفت من نوه ای به این اسم ندارم ما نیز از طرف موسسه با پدر بزرگ عروس تماس و درخواست مختصر جهیزیه نمودیم با تنیدی جواب رد داد، و گفتنی است که از لوازم زندگی بجز لحاف و چند تا قاشق و چند بشقاب و قابلمه حتی پتو هم نداشت خوشبختانه موسسه حمایت مستمندان لوازم اولیه را در محدوده جهیزیه غیر شهری باین خانواده مستحق تحویل داد یک فرد با ایمان دلسوزی، آئینه شمعدانی به این خانواده بخشید که از فرط اشتیاق اشک می ریخت و دیدم که بخاری تقدیمی موسسه را روشن نموده اند اطاق گرم و بچه خردسالی هم کنار بخاری خوابیده بود و حمد خداوند را بجا آوردیم که این موسسه یک زن جوان را با جهیزیه و اسباب خانگی مسرور کرده است. ب ر (۱۰)

بیستم فروردین ۸۴ پرونده ای داشتیم از (منطقه ۴ موسسه) که مددجو ۹ سال پیش کارگر یک سازمان بزرگ دولتی .... که بر اثر اینکه آهن به پایش افتاده بود که بار اول انگشتان پا و بار دوم کمی بالاتر و بار سوم از ناحیه زانو تحت عمل جراحی قطع گردیده است بعدها بعلت بروز اختلاف با کارفرما ایشانرا بدون بیمه و عناوین دیگر اخراج نموده بودند. مددجو شخصی غیور و نیز تنومند می باشد اجاره نشین و بدون مسکن شخصی و دارای سه فرزند و همسر هر چه داشتند به مداوای بیمار و معیشت خانه هزینه کرده اند، متقاضی اظهار می داشت دیگر بچه ها از من حرف شنوی ندارند و ای بسا مرا مسخره می کنند. دیگر در کار خود عاجز مانده ام می خواهم خودکشی کنم، ما بیاری خدا دست بکار شده برای همسرش یک دستگاه فرشبافی از

طرف موسسه مهیا نمودیم تا در خانه مشغول شود، و از نظر اجاره بهای منزل ایشان را تحت پوشش حمایت قرار دادیم. ۹ سال که او اخراج شده کم زمانی نیست بنده پرونده ایشان را برداشتم و پیش کارفرمایش رفتم پس از معرفی خود گفتم یک تقاضا دارم که باید پیش خدا و شما و بنده محفوظ بماند و سری است بس محرمانه، اگر می‌خواهید بعرض برسانم گفتند بفرمایید عرض کردم اگر بیان کنم با تکلیف شرعی توام با مسئولیت مواجه خواهید شد قبول دارید؟ گفتند بلی، سپس پرونده مددجو را پیش ایشان گذاشتم و عرض کردم حاج آقا این شخص مدت ۹ سال برای شما کار کرده و حالا باین روزگار افتاده و تحت پوشش حمایت این موسسه در آمده و مثلی از استادم یاد گرفته بودم که فرموده بودند. شما از درختان بهترین میوه‌ها را می‌چینید و ما میوه‌های کال و نارس و ضایعات را که مورد قبول کسی نیستند را می‌چینیم و باصطلاح پیش آری می‌کنیم و به لطف خداوندی این طرز بیان در ایشان موثر شد و فرمودند اجازه بدهید با هیئت مدیره مذاکره بعمل آید، بعد از چند روز به موسسه زنگ زدند که شخص مزبور بیاید و به یک کار مناسبی در آن تشکیلات مشغول شود. این روز برای من عید است چه برسد به خانواده صاحب پرونده، خدایا تویی که شب را روز و روز را شب و درهای بسته را بروی بندگانت باز می‌کنی خداوندا اشکهای ملال و غم را به اشک شوق و شادی مبدل کردن از الطاف توست.

(۱۱)

پانزدهم مهر ماه ۸۳ در (منطقه ۷ موسسه) پرونده‌ای داشتیم به نشانی پشت بیمارستان امیرالمومنین(ع) جهت تحقیق مراجعه و مددجو را در حالی شناسائی کردیم که در اثر بیماری

شدید سل به تدریج به مواد مخدر روی آورده بود و شغل ایشان کفاشی بود که پزشکان او را از استشمام بوی چسب که برای او و اینگونه بیماریها مضر و خطرناک می دانستند او را از شغل خود منع نموده بودند. مدتها بیکار بود و اجاره نشین و بدون مسکن شخصی که توان پرداخت اجاره خانه را نداشتند نتیجتاً طبق معمول در بین خانواده اختلاف بروز نموده و همسرش به همراه دو بچه راهی خانه پدر می شود این مددجو را هیچ یک از اقوام و آشنایان قبول نمی کردند و راه نمی دادند این است شیوه روزگار غدار و ابناء بی وفایش - بهر حال او بعلت بیماری و اعتیاد به تریاک مشرف بموت بود در این حالت بود که ما از طرف موسسه او را دریافتیم و به همسرش متذکر شدیم که با این وضع شوهرتان روانیست و خدا را خوش نمی آید که او را این چنین رها کنی و بروی شما به خانه و زندگی برگرد و ما هم تا حد امکان بیاری خدا مشکلات شما را بررسی و در رفع آنها تلاش می کنیم. ما در وهله اول همسر و دو بچه را به همین منزل اجاری آورده و با پرداخت اجاره های عقب افتاده و تهیه فوری مواد غذایی و تقدیم مبلغی وجه نقد و معرفی بیمار به یک پزشک متخصص بیماری وی و با پرداخت مستمری ماهانه و اجاره منزل و زیر نظر گرفتن او که کسی از دوستان ناباش به خانواده اش رفت و آمد نکند و با کمی تهدید از طرف خانواده و تشویق و تذکر ما در عرض شش ماه توانستیم همان خانواده از هم پاشیده را سر و سامان بدهیم و به موقعیتی برسائیم که به انجام کاری مناسب آماده شوند و در سایه الطاف خداوندی و به یمن و برکت جوانی بوسیله کاریابی موسسه وی را در یکی از شرکتهای راه سازی استخدام نمودند و کارفرمایش به ما قول داده که ایشان را در اولین فرصت بیمه نماید. ما خدمتگزاران موسسه در اولین روزی

که از کار برگشته بود. به منزلشان رفتیم خدا شاهد است این خانه و این خانواده همان منزل و همان خانواده قبلی نبود، در این خانه عید بود واقعاً انسان عید واقعی را حس می‌کرد و شادی و شوق جای ملال و غم را گرفته خانه از نور عشق و صفا روشن شده بود قرار شده تا دوباره با همان روال قبلی به این خانواده مساعدت و بعداً که خودکفا می‌شوند پرونده بایگانی شود.

## ب ر ا ل

(۱۲)

نمی‌دانم شاید اصلاً یک برنامه ساخت خدائی بود که جهت تشکر از زحماتی که جناب..... در مورد مستمندی کشیده بودند به مغازه زرگری ایشان رفتم تا صحبت از خدمات موسسه به میان آمد. غافل از اینکه دردمندی، فلاکت زده‌ای، مایوس و ناامید و رانده از هر جایی، حضور دارند که یک دفعه دهان باز کرد؛ دروغ است امکان ندارد، هرکسی آدمی، کسی دارد...

نگاه کردم و در یک کلام فلاکت را در چهره‌اش دیدم. گفتم آقا! چرا قضاوت می‌کنی در حالی که اطلاع نداری؟! باز همان کلمات دروغ است.... با اشاره‌ای... دریافتم که آبرومند و نیازمند است قبلاً نقاش ساختمان بوده و فعلاً در اثر ضعف شدید بینائی و جسمانی نمی‌تواند کار کند همسرش هفته‌ای سه روز دیالیز می‌شود. به صورت سختی قبولانندیم که از طرف موسسه پرونده‌ای برایش تشکیل دهیم. خیلی ناامید و مایوس بود بالاخره پذیرفت. مراحل مختلف مقدماتی انجام گرفت. در منطقه‌ای نبودند که مربوط به گروه ما باشد به آقای..... محقق منطقه گفتم که پرونده اورژانسی است. محقق محترم بعد از تحقیقات لازم به بنده گفتند وضع ناگوار

فلانی فراتر از تصور توست به هر حال به لطف حق تحت پوشش موسسه قرار گرفتند تا اینکه مدتی بعد در بازار به من سلام داد. سربالا کردم و دیدم که آقای..... است. مقدسات را قسم که قیافه‌اش عوض شده بود. سوال کردم فلانی وضعیتان کمی بهبود یافته است؟ با لحن خیلی عجیب گفت: چه می‌گویی کمی؟ خیلی زیاد. مگر سالیان سال ما گوشت می‌چشیدیم و مثل کودکان لباسها و کفشهایش را نشان داد که موسسه به من داده است اشک شوق از دیدگانم چکید و با خلوص دل و از صمیم قلب بر بنیان گزاران و تلاش گران موسسه مغفرت و رحمت الهی را خواستار شدم. ق ن

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اردیبهشت ۸۴

روابط عمومی موسسه خیریه حمایت از مستمندان تبریز



## فرمایش حضرت علی(ع) به مالک اشتر

امین خود را که از خدا می‌ترسد و فروتن است برای رسیدگی به وضع و حال آنان بگمار تا چگونگی وضع و حال و امورشان را بتو خبر دهد.

## قسمتی از نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر (والی مصر)

که ضمناً دستور تحقیق و گزارش از وضع نیازمندان را صادر فرموده‌اند و تو مسئولیت همه آنان را بر عهده داری. پس مبادا مستی ریاست ثروت تو را از رسیدگی بدانها باز دارد، که یقیناً به دلیل پرداختن به کارهای مهم از نادیده گرفتن حق پیش پا افتاده معذور نباشی.

پس توجهت را از آنان بر مگردان و در برابرشان چین بر پیشانی می‌فکن و به کار آنان که دستشان به تو نرسد و در دیده‌ها خوارند و نزد مردان خرد، دلجویانه رسیدگی کن و برای بررسی احوالشان از یاران مورد اعتمادت که خدا ترس و فروتن‌اند کسانی را برگمار تا کارهایشان را به تو گزارش دهند.